

پارادایم‌های رقیب در علم سازمان و مدیریت: رویکرد تطبیقی به هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و روش‌شناسی

نویسنده: دکتر حسن دانائی‌فرد

استادیار دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

واژه پارادایم چنان در تار و پود رشته‌های مختلف، از علوم طبیعی گرفته تا علوم انسانی، نفوذ کرده که درک مفهوم و ابعاد آن برای هر پژوهشگر لازم و ضروری نماید و بر این اساس به مفهومی غالب در فلسفه علم تبدیل شده است. تعاریف مختلفی از پارادایم ارائه کرده‌اند، ولی می‌توان پارادایم را مجموعه‌ای از باورها و پیش‌فرض‌های بنیادی تصور کرد که در هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و روش‌شناسی متجلی می‌شود.

تقسیم‌بندی‌های متعددی از پارادایم‌ها انجام شده، ولی در ادبیات علم سازمان و مدیریت، تقسیم پارادایم‌ها به اثبات‌گرایی، تفسیری، تئوری انتقادی، فمینیست، پست مدرنیست و تئوری آشوب غالب‌تر است. در این مقاله با شرح هر پارادایم، ارکان سه‌گانه آن مورد بررسی قرار گرفته و با اشاره به کاربرد آن‌ها در علم سازمان و مدیریت نتیجه‌گیری می‌شود که در پژوهش‌های مدیریتی، همه پارادایم‌های مذکور می‌توانند در حوزه‌های مختلف مورد استفاده قرار گیرند.

دوماهنامه علمی - پژوهشی
دانشگاه شاهد
سال چهاردهم - دوره جدید
شماره ۲۶
دی ۱۳۸۶

مقدمه

واژه پارادایم چنان در تار و پود رشته‌های مختلف از علوم طبیعی گرفته تا علوم انسانی [۱] نفوذ کرده که درک مفهوم و ابعاد آن برای هر پژوهشگر لازم و ضروری می‌نماید و این اساس به مفهومی غالب در فلسفه علم [۲ و ۳] تبدیل شده است. لغت‌نامه دانشگاهی ویستر، پارادایم را معادل الگو و مدل تعریف کرده، اما با توجه به نگاه توماس‌کون (Thomas Kuhn) [۴] به مفهوم پارادایم، چنین معادل‌هایی

به نظر مناسب نمی‌آید. بر این اساس از پارادایم تعاریف مختلفی ارائه شده است [۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰ و ۱۱] ولی به طور خلاصه می‌توان پارادایم را مجموعه‌ای از باورها و پیش‌فرض‌های بنیادی تصور کرد که راهنمای کنش (action) افراد در زندگی شخصی و علمی قرار می‌گیرد. این باورها یا پیش‌فرض‌ها در سه رکن اصلی هر پارادایم، یعنی هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و روش‌شناسی متجلی می‌شوند [۱۲ و ۱۳]. به عبارت دیگر، پارادایم با اتکا به این

پارادایم اثبات‌گرایی

اثبات‌گرایی (پوزیتیویسم، مذهب تحصلی یا فلسفه تحقیقی [۱۹]) گرایشی است که بنا بر آن، فلسفه باید ادعای نیل به شناخت را از شیوه‌هایی غیر از شیوه‌های اثبات تجربی و علمی کنار گذارد و فقط به تبیین حدود و روش‌های علم بپردازد. شناخت حقیقی فقط در درون مرزهای علم قرار دارد. اگرچه اندیشمندان متعددی [۵، ۲۰، ۲۱ و ۲۲] به اثبات‌گرایی پرداخته‌اند، ولی اثبات‌گرایی ریشه در آثار و افکار رنه دکارت [۲۰، ۲۳ و ۲۴] دارد که بعضاً پارادایم دکارتی (cartesian paradigm) نیز گفته می‌شود و همین‌طور منبعث است از اندیشه اسحاق نیوتن (Isaac Newton) [۲۵] و پارادایم پژوهش علمی در فیزیک نیوتن. آگوست کنت (Auguste comte) [۲۶] اثبات‌گرایی را به عنوان ابزار درک جهان اجتماعی پایه‌گذاری کرد و به آن اعتبار بخشید. اثبات‌گرایی به عنوان یک پارادایم مدعی است رفتار جهان هستی و پدیده‌های موجود در آن را می‌توان بر اساس قواعد علمی و از طریق روابط علی تبیین کرد. بخش اعظم پژوهش‌ها در حوزه مدیریت در این پارادایم انجام می‌شود. بسیاری از تئوری‌های مدیریت از جمله تئوری‌های تعارض و قدرت [۲۷] بر اساس این پارادایم تدوین شده‌اند. در ایران نیز بیش‌تر رساله‌های دوره‌های دکتری و کارشناسی ارشد بخصوص در رشته مدیریت (استثناهای بسیار معدود وجود دارد) در دانشگاه‌ها در این پارادایم انجام می‌شود. اکنون باید دید هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و روش‌شناسی پارادایم اثبات‌گرایی بر چه محورهایی استوارند.

«مجموعه باورها و پیش‌فرض‌ها» به سه سؤال اصلی زیر پاسخ می‌دهد (پاسخ‌ها تجلی پارادایم هستند):

۱. ماهیت شناختنی (پدیده مورد شناخت) یا "دانستنی" (Object) چیست؟ یا ماهیت "واقعیت" چیست؟ (هستی‌شناسی).
۲. ماهیت رابطه بین پژوهشگر (عالم یا شناسنده) و شناختنی (پدیده مورد بررسی) چیست؟ (شناخت‌شناسی).
۳. چگونه پژوهشگر باید شناختنی را بشناسد؟ (روش‌شناسی) [۱۴].

با این نگاه به پارادایم در علوم انسانی به طور اعم و مدیریت به طور اخص [مدیریت در زمره علوم اجتماعی قرار می‌گیرد]. طبقه‌بندی‌های مختلفی از پارادایم‌ها ارائه شده است [۱۵، ۱۶، ۱۷ و ۱۸]. اثبات‌گرایی (positivist)، تفسیری (interpretive)، تئوری انتقادی (critical Theory)، نگاه فمینیست (feminist)، پست مدرنیسم (postmodernism) و تئوری آشوب (chaos theory) به عنوان پارادایم در حوزه علم مدیریت و سازمان بسیار به چشم می‌خورند و پژوهش‌های بسیاری در این پارادایم‌ها در حوزه علم مدیریت و سازمان انجام شده است. در این مقاله برآنیم تا به نحوی ساده با تشریح پارادایم‌ها، ارکان سه‌گانه هر پارادایم (هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و روش‌شناسی) را مورد بحث قرار دهیم و کاربرد این پارادایم‌ها را در حوزه علم سازمان و مدیریت بررسی کنیم. نمود ۱ تعاریف اصلی مقاله را نشان می‌دهد.

اصطلاحات	تعاریف
پارادایم	مجموعه‌ای از باورها و پیش‌فرض‌ها
هستی‌شناسی	ماهیت واقعیت (nature of reality)
شناخت‌شناسی	رابطه بین پژوهشگر و عین و ذهن
روش‌شناسی	مجموعه‌ای از رهنمودها برای انجام پژوهش
شیوه	ابزاری برای گردآوری و تحلیل داده‌های پژوهشی

نمود ۱ تعاریف اصطلاحات پارادایم و دیگر ویژگی‌ها

هستی‌شناسی: چگونگی درک جهان

هستی‌شناسی اثبات‌گرایی بر این فرض استوار است که نوعی واقعیت قابل درک وجود دارد که از طریق سازوکارها و قوانین طبیعی تغییرناپذیر، قابل درک است. تعمیم‌پذیری‌ها با توجه به جدایی پدیده مورد بررسی از بستر آن صورت می‌گیرد و بعضاً در شکل قوانین علت و معلولی بیان می‌شود. ویژگی اصلی هستی‌شناسی این پارادایم، تحویل (reduction) پدیده‌ها و رفتار انسان‌ها است [۵]. اگر چه اثبات‌گرایی از علوم فیزیک ریشه گرفته که در آن علوم، جهان طبیعی از طریق قوانین و حقایق جهان‌شمول درک می‌شود، ولی این پارادایم با نفوذ در علم‌الاجتماع به جهان اجتماعی، مانند جهان طبیعی می‌نگرد و مدعی است می‌توان با اتکا به قوانین و حقایق جهان‌شمول به تبیین رفتار پدیده‌های اجتماعی پرداخت. در چنین جهانی، رفتار انسان قابل پیش‌بینی است؛ زیرا تحت سیطره نیروهای خارجی یعنی قواعد و حقایق جهانشمولی که روابط را تبیین می‌کنند قرار دارد [۲۰]. بر این اساس، رفتار انسان را می‌توان از طریق روابط علی شناخت و کنترل کرد. به همین علت، رویکرد اثبات‌گرایی نوعی رویکرد رفتارگرا (behaviorist) تصور می‌شود؛ زیرا متکی به تبیین رفتار از طریق روابط علی است [۶]. اثبات‌گرایی اساساً «قانون بنیاد (nomothetic)» است؛ یعنی بر واقعیت‌های قابل مشاهده و آزمون‌پذیر استوار است که از آن طریق می‌توان تعمیم‌پذیری‌هایی را برای شکل‌دهی تئوری‌ها جهت تبیین رفتار یا روابط در جهان طبیعی و اجتماعی ارائه کرد.

شناخت‌شناسی: رابطه بین پژوهشگر و آزمودنی

در شناخت‌شناسی اثبات‌گرایانه چنین فرض می‌شود که پژوهشگر و پدیده مورد بررسی دو مقوله مجزا از هم هستند و پژوهشگر می‌تواند بدون این که بر پدیده مورد بررسی، تأثیرگذارد یا از آن تأثیر بپذیرد آن را مورد مطالعه قرار دهد [۵]. بنابراین رابطه بین پژوهشگر و آزمودنی‌ها رابطه‌ای عینی و عاری از ارزش است. در پارادایم اثبات‌گرایی فرض می‌شود که پژوهشگر تأثیری بر نتایج یا یافته‌های یک پروژه پژوهشی ندارد. در این پارادایم برای تضمین عینیت و تفاسیر عاری از ارزش، نوعی فرایند پژوهش دارای رویه‌های دقیق دنبال می‌شود. در نتیجه،

سایر پژوهشگران می‌توانند همان پژوهش را تکرار کنند و یافته‌های مشابهی کسب کنند [۶]. در این شناخت‌شناسی، علمی بودن یک پژوهش منوط به وجود رابطه‌ای مجزا بین پژوهشگر و پدیده مورد بررسی است. در واقع آنچه تحت عنوان علم مطرح می‌شود [۵، ۲۸، ۲۹، ۳۰ و ۳۱] علم شناخت‌شناسی اثبات‌گرایانه را بر دوش دارد.

روش‌شناسی: چگونگی گردآوری داده‌ها و اطلاعات

در روش‌شناسی اثبات‌گرایانه، پرسش‌ها و یا فرضیه‌ها در قالب‌های پیشنهادی و حدسی مطرح می‌شوند و برای این که تأیید یا رد گردند، مورد آزمون تجربی قرار می‌گیرند. این رو، شرایط احتمالی محدود کننده باید دقیقاً کنترل شوند تا از تأثیرات بی‌ربط بر نتایج پژوهش جلوگیری شود [۲ و ۳۲].

بر اساس هستی‌شناسی و روش‌شناسی اثبات‌گرایی، پژوهشگر اثبات‌گرا از روش‌شناسی علوم فیزیک نظیر «آزمایش‌های کنترل شده» و «رویه‌های قابل تکرار» استفاده می‌کند که بنا بر آن در هر زمانی «آزمایش» کنترل شده، نتایج مشابهی محقق خواهد ساخت. به علت مشخص بودن رویه‌هایی که باید دنبال شود و همین‌طور چون پژوهش، موضعی جدا از آزمودنی‌ها یا محیط محل مطالعه دارد فرایند پژوهش، عینی و عاری از ارزش است.

پژوهشگر معمولاً کار را با یک فرضیه آغاز می‌کند که به صورت قیاسی احصا شده و بر واقعیاتی استوار است که به صورت تجربی کسب اعتبار کرده‌اند [۵]. فرایند قیاس مستلزم آزمون تئوری‌های نحوه عمل جهان طبیعی و اجتماعی است. پژوهشگر با استفاده از یک تئوری، فرضیه‌ای می‌سازد که بعداً برای تعیین صحتش در تبیین یک پدیده یا رفتار خاص، آن را مورد آزمون قرار می‌دهد؛ یعنی ابتدا تئوری استنتاج می‌شود و آنگاه در جهان تجربی آزمون می‌شود.

یک گزاره یا تئوری تجربی، گزاره یا نوعی تئوری است که می‌تواند از طریق برخی از قرائن احصایی از تجربه یا بر اساس قرائن موجود در جهان واقعی آزمون شود. پژوهشگر اثبات‌گرا عمدتاً از شیوه‌های کمی استفاده خواهد کرد. شیوه‌های گردآوری داده‌ها در پارادایم اثبات‌گرا عبارتند از: پرسشنامه، مشاهده، تحلیل اسنادی، آزمایش و شبه آزمایش. تحلیل‌ها با استفاده از محاسبات

آمار صوری صورت می‌گیرند و یافته‌های عددی دارند [۵ و ۳۳].

اصطلاحات یا زبان فرایند پژوهش اثبات‌گرا عبارتند از: فرضیه‌ها، متغیرها، نمونه‌گیری احتمالی (تصادفی)، آمار توصیفی، سنجه‌های همبستگی، آمار استنباطی، سنجه‌های تمایل به مرکز و فرمول‌های ریاضی که پژوهشگر را قادر می‌سازند تئوری‌هایی در مورد جهان بسازد [۵ و ۳۳].

پارادایم تفسیری

برخی از صاحب‌نظران [۳۴] در تقسیم‌بندی‌هایی که از پارادایم‌ها انجام داده‌اند به طور کلی آن‌ها را به دو پارادایم «اثبات‌گرایی» و «تفسیری» تقسیم کرده‌اند و برخی حتی از «پارادایم‌های تفسیری» (interpretive paradigms) سخن گفته‌اند [۳۴]. از آن‌جا که رویکرد اثباتی به کسب دانش، رویکردی کامل نیست [۲۸] و قدرت تبیین محدودی دارد، اندیشمندان مختلف [۳۵ و ۳۶] از علم تفسیر سخن به میان آورده‌اند. بنابراین، پارادایم تفسیری بر آثار ماکس وبر و اصطلاح کلیدی وی یعنی «درون فهمی (verstehen)» یا فهم همدلانه (empathetic understanding) استوار است. چگونه «درون فهمی» محقق می‌شود؟ «صحت همدلانه» (empathetic accuracy) زمانی از طریق مشارکت همدلانه کسب می‌شود که بتوانیم بستری احساسی که کنش در آن رخ داده را درک کنیم [۳۷]. پارادایم تفسیری، دارای هستی‌شناسی رئالیستی (realist) (واقعیات چندگانه وجود دارد) شناخت‌شناسی ذهنی‌گرا (sympathetic participation) (شناسنده و آزمودنی ادراکات را خلق می‌کنند) و متکی بر روش‌های (subjectivist) طبیعت‌گرایانه (naturalism methods) است [۳۸].

این پارادایم با پارادایم اثبات‌گرا متفاوت است، زیرا در این پارادایم:

۱. برای تبیین یک پدیده به جای یک رابطه علی یا یک تئوری، تبیین‌ها یا واقعیات چندگانه‌ای وجود دارد.
 ۲. فرایند پژوهش باید ذهنی باشد به جای این که عینی باشد.
 ۳. به جای روش‌شناسی کمی از روش‌شناسی کیفی استفاده می‌شود.
 ۴. گردآوری داده از نگاهی درونی است و نه بیرونی.
- گردآوری داده‌ها در جهان واقعی یا محیط طبیعی انسان

به جای گردآوری داده‌ها تحت شرایط تجربی انجام می‌شود [۳۹].

سایتیا هاردی و استوارت کلگ (Hardy & Clegg) [۳۹] با مقایسه چهار پارادایم (هنجاری، تفسیری، انتقادی و پست مدرن) بر اساس هفت بُعد، تفاوت‌های پارادایم‌های اثبات‌گرایی با تفسیری را در هدف بنیادی آن دو، شیوه‌ها، مسائل مورد بررسی، سبک تحریر، هویت زمان، مزایای سازمانی و ... می‌بینند. در عین حال باید توجه داشت که سه رکن هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و روش‌شناسی آن دو تا حد بسیار زیادی متفاوتند.

هستی‌شناسی: چگونگی درک جهان

نگاه تفسیریون به واقعیت، متفاوت از نگاه اثبات‌گرایی است [۳۶]؛ زیرا پارادایم تفسیری، جهان را سازه‌ای مرکب از واقعیات چندگانه می‌بینند. در این پارادایم، پژوهشگر، رویکردی استقرایی (inductive approach) (از جزء به کل رسیدن) به پژوهش دارد و برای ارائه تبیین‌هایی از پدیده (explanations of phenomena)، مطالعه خود را در جهان واقعی که پدیده مورد بررسی در آن به طور طبیعی فعالیت می‌کند، نه جهان آزمایشگاهی، آغاز می‌کند. تبیین‌های حاصله در غالب تعمیم‌پذیری‌هایی ارائه می‌شود که می‌تواند به عنوان زیربنای نظریه‌پردازی و تولید نظریه استفاده شود. این نگاه با پارادایم اثبات‌گرایی مطالعه را با «تئوری» آغاز و سپس تئوری را در جهان تجربی آزمون می‌کند، در تضاد است.

شناخت‌شناسی: رابطه بین پژوهشگر و آزمودنی

رابطه بین پژوهشگر و پدیده مورد بررسی در پارادایم تفسیری با رابطه آن دو در پارادایم اثبات‌گرایی بسیار متفاوت است. پژوهشگر به منظور تحقق «درون فهمی» به محیط اجتماعی وارد می‌شود و به یکی از نقش‌آفرینان اجتماعی تبدیل می‌گردد [۴۰].

بدین ترتیب در پارادایم تفسیری، رابطه بین پژوهشگر و آزمودنی (یعنی «نقش‌آفرینان اجتماعی» (social actors) پاسخ‌دهندگان (respondents)، «مشارکت‌کنندگان (participants)» و یا «مصاحبه‌شوندگان» (interviewees) بر عکس پارادایم اثبات‌گرا، ذهنی است نه عینی [۴۱ و ۴۲]. به عبارت دیگر، پژوهشگر با آزمودنی رابطه‌ای ذهنی برقرار

و هم پارادایم تفسیری از اثبات‌گرایی متفاوتند؛ زیرا ریشه در جهان واقعی دارند و افراد را به عنوان اشخاصی می‌پندارند که می‌اندیشند تا از خود واکنش نشان دهند، نه افرادی که از قواعد و رویه‌های تعریف شده تبعیت می‌کنند. تفاوت دیگر بین اثبات‌گرایی و تئوری انتقادی آن است که تئوری انتقادی، مدعی است پژوهش باید منجر به برخی تغییرات شود. پژوهشگرانی که پارادایم تئوری مفهوم‌سازی بنیادی (grounded theory) را در پیش می‌گیرند، اثبات‌گرایی را به علت نگاه هستی‌شناسانه از یک جامعه ثابت و ساختارمند (که از قواعدی تبعیت می‌کند که هم رفتار را نظم می‌دهد و هم راهنمایی می‌کند) مورد نقد قرار می‌دهند. تئوری انتقادی، پارادایم تفسیری را نیز به علت این که همه نظرها را به یک اندازه ارزش می‌دهد به جای این که از پژوهش برای تقویت بیش‌تر گروه‌های اقلیت استفاده کند، به باد انتقاد می‌گیرد. پژوهشگران انتقادی، پژوهش را ابزاری برای متفلسف ساختن جهان و تغییر شرایط، خصوصاً برای سرکوب شده‌ها می‌دانند.

هستی‌شناسی: چگونه درک جهان

واقعیتی که قابل درک فرض می‌شود، واقعیتهای منعطف است و هاله‌ای از عوامل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و ... آن را احاطه کرده و سپس آن را درون مجموعه‌ای از ساختارهایی قرار داده‌اند که در حال حاضر به شکلی نامناسب، عنوان واقعیت به خود گرفته است، واقعیتهای طبیعی و لایتغیر قلمداد می‌شود [۵]. بنابراین، تئوری انتقادی مدعی است جهان، پدیده پیچیده‌ای است که از طریق ساختارهای آشکار و پنهان قدرت، سامان یافته است [صاحبان قدرت واقعیات را می‌سازند و گروه‌های اقلیت نقشی در ساخت این واقعیات ندارند. بنابراین هاله‌ای از قدرت اطراف واقعیات را احاطه کرده است. تئوری انتقادی می‌خواهد بگوید این‌ها واقعیت واقعی نیستند]. بر این اساس، جهان مستلزم سرکوب، انقیاد و استثمار گروه‌های اقلیتی است که فاقد هرگونه قدرت واقعی‌اند. جهان اجتماعی مجموعه‌ای هماهنگ از افراد و نهادهای صاحب قدرت تصور می‌شود که برای حفظ وضع موجود و متعاقباً جایگاه‌های قدرتشان تلاش می‌کنند [۴۶].

می‌کند و درون اذهان آزمودنی‌ها نفوذ می‌کند و صرفاً بر دریافت ذهنیات آزمودنی‌ها از طریق پرسشنامه تکیه نمی‌کند.

روش‌شناسی: چگونه گردآوری داده‌ها و اطلاعات

شیوه‌های گردآوری اطلاعات در پارادایم تفسیری نیز با پارادایم اثباتی تفاوت‌هایی دارد. پژوهشگر تفسیری برای گردآوری دانش از جهان تجربی (واقعی نه آزمایشگاهی) از نوعی روش‌شناسی کیفی استفاده می‌کند. شیوه‌های گردآوری داده‌ها عبارتند از: مشاهده مشارکتی (participant observation)، مصاحبه‌های عمیق (in-depth interviews)، مطالعات موردی، گروه‌های کانون (focus group) و پژوهش در یابنده (appreciative inquiry) [۴۳]. بر عکس پارادایم اثبات‌گرایی، که در پی درک پدیده از نگاه بیرونی است، [۳۷] از منظر درونی به درک پدیده می‌پردازد. نگاه درونی باعث شناسایی واقعیت‌های چندگانه می‌شود [۳۸]، زیرا دیدگاه‌های همه نقش‌آفرینان مد نظر قرار گرفته، به نحو برابر ارزش داده می‌شود.

اصطلاحات مورد استفاده در پارادایم تفسیری عبارتند از: دیدگاه ایده‌نگاری (ideographic view)، مشارکت‌کنندگان، پاسخ‌دهندگان، درون‌نگری (reflexivity)، کنش و واکنش متقابل (reciprocity)، تحلیل تئوری مفهوم‌سازی بنیادی (grounded theory analysis)، تحلیل محتوا (content analysis) و کثرت‌گرایی (triangulation) [۳۶، ۳۸ و ۳۹].

پارادایم انتقادی

نظریه انتقادی، زاینده مکتب فرانکفورت است. این مکتب در مؤسسه پژوهش‌های اجتماعی در سال ۱۹۲۳ به عنوان مؤسسه‌ای وابسته به دانشگاه فرانکفورت آلمان برای مطالعه اندیشه مارکسیستی تأسیس شد [۶].

بنابراین پارادایم تئوری انتقادی، ریشه در آثار کارل مارکس (Karl Marx) دارد و برای انجام پژوهش‌هایی ضروری است که گروه‌های سرکوب شده را از سرکوب آزاد خواهد کرد و بدان طریق، شرایط اجتماعی‌شان را تغییر خواهد داد [۴۴ و ۴۵]. کاربرد تئوری انتقادی در کنار پارادایم تفسیری به نوعی به هم‌افزایی (synergy) منجر می‌شود، اما با اثبات‌گرایی قرابتی ندارد. هم تئوری انتقادی

شناخت‌شناسی: رابطه بین پژوهشگر و آزمودنی

پارادایم انتقادی، موضعی «بین ذهنی‌گرایی و عینی‌گرایی» اختیار می‌کند [۵]. اساساً رهاورد علمی پژوهشی این رویکرد، تغییر در شرایط آزمودنی‌ها است و در نتیجه، فرایند پژوهش، مستلزم تعامل بین پژوهشگر و گروه اقلیت مورد مطالعه خواهد بود. ارزش‌های پژوهشگر بخش مهمی از فرایند پژوهش است؛ زیرا کلیت فرایند در مورد تغییر تحول‌آفرین محیط اجتماعی مورد مطالعه است [۵]. مانند پارادایم تفسیری، رابطه، رابطه‌ای ذهنی است. بدین ترتیب، همدلی پژوهشگر با گروه اقلیت و تعهد پژوهشگر به تغییر شرایط اجتماعی گروه مورد مطالعه، برای محقق تحول‌آفرین، برجسته و دائمی است. در نهایت، یافته‌های پژوهشگر باید گروه اقلیت را برای ایجاد تغییر اجتماعی جهت بهبود شرایط اجتماعی‌شان توانا سازد.

روش‌شناسی: چگونگی گردآوری داده‌ها و اطلاعات

ماهیت تعاملی پژوهش انتقادی، مستلزم گفت‌وگو بین پژوهشگر و آزمودنی‌های پژوهش است. گفتگو باید ماهیتاً دیالکتیکی باشد تا سوء برداشت‌ها و غفلت‌ها به نوعی آگاهی تبدیل شود [۵ و ۴۷]. بنابراین پارادایم تئوری انتقادی در پی آشکار کردن معنای واقعی تعاملات اجتماعی و قدرتی است که در تعاملات اجتماعی نهفته است. این تأکید، مشابه تأکید مورد نظر پست مدرنیست‌ها است. برای آشکار سازی این معنا و قدرت، پژوهشگر نظریه‌پرداز انتقادی به طور غالب از روش‌شناسی کیفی استفاده خواهد کرد. به علاوه، همان‌طور که گفته شد، فرایند پژوهش ذهنی، و در نتیجه ارزش‌مدار است [۴۸]. شیوه‌های مورد استفاده پژوهشگر نظریه‌پرداز انتقادی عبارتند از: مشاهده مشارکتی، مصاحبه عمیق، گروه‌های کانون، پنل‌های دلفی و پژوهش دریا بنده به منظور آشکار کردن سرکوب، انقیاد و استثمار گروه‌های اقلیت مورد مطالعه [۴۹].

پارادایم نگاه‌های فمینیستی

سارانتاکس (Sarantakos) [۵۰] نگاه‌های فمینیستی را درون پارادایم تئوری انتقادی گروه‌بندی می‌کند. از طرف دیگر، نیومن (Neaman) [۵۱] هم رویکرد «فمینیست» و هم رویکرد «پست مدرن» را به عنوان دو رویکرد جداگانه

تصور می‌کند و آن‌ها را مجزا از پارادایم‌های اثبات‌گرایی، تفسیری و تئوری انتقادی به رسمیت می‌شناسد. این مقاله مبتنی بر نگاه نیومن به فمینیسم و پست مدرنیسم به عنوان رویکردها و پارادایم‌های مجزا توجه می‌کند. با این رویکرد تأیید می‌شود که شباهت‌هایی بین رویکرد تفسیری و تئوری انتقادی و برخی از اصول «پژوهش فمینیست» وجود دارد. در این‌جا «پژوهش فمینیست» به صورت کلی استفاده می‌شود [۵۲]؛ زیرا نگاه‌های فمینیستی چندگانه‌ای وجود دارد. شباهت‌هایی بین پارادایم‌های تفسیری و تئوری انتقادی و پارادایم فمینیستی به تسهیم دانش و تجارب بین نقش‌آفرینان و پژوهشگران (یعنی مبانی شناخت‌شناسی پارادایم‌ها) مرتبط می‌شود [۴۸].

هستی‌شناسی: چگونگی درک جهان

در پارادایم فمینیستی اساساً چهار نگاه (perspective) وجود دارد:

- ۱) نگاه فمینیستی بنیادگرا (Radical feminist perspective)
 - ۲) نگاه فمینیست سوسیالیست و مارکسیست (Marxist and socialist perspective)
 - ۳) نگاه فمینیست لیبرال (Liberal feminist)
 - ۴) نگاه پست مدرن (Postmodern feminist perspective).
- هر کدام از این چهار نگاه، دیدگاه خاصی از جهان دارند:

۱. فمینیست بنیادگرا جامعه را جامعه ای مرد سالار می‌بیند که در آن مردان، پست‌های طبقه حاکم را تصدی می‌کنند و زنان پست‌های طبقه رعیت را. این پست‌ها از طریق نهاد خانواده، نهادی که با دریافت نیروی کار مجانی از زنان در قلمرو امور خانگی، نظیر خانه‌داری و بچه‌داری به استثمار زنان می‌پردازد. این استثمار به طور متفاوتی به ویژگی‌های بیولوژیک و فرهنگی زنان برمی‌گردد.
۲. فمینیست مارکسیست و سوسیالیست بر آثار انگلس (Engels) و مارکس (Marx) استوار است. انگلس [۵۳] مدعی بود که انقیاد زنان نتیجه شرایط تاریخی است که به دلایل مادی (مالکیت خصوصی) و اقتصادی مرتبط می‌شود. این نگاه با دیدگاه مارکس که به گفته بارت (Barret) [۵۴] تفاوت بین زنان و مردان به محور بیولوژیک دو طرف برمی‌گردد، متفاوت است.
۳. فمینیست لیبرال، سرکوبی زنان را به فرهنگ و نگرش‌های افراد نسبت می‌دهند، نه ساختارها و نهاد‌های

ذهنی است. همین رابطه نوعی کنش و واکنش متقابل را نشان می‌دهد، طوری که تسهیم متقابل تجارب بین پژوهشگر و زنان مورد مطالعه وجود دارد.

روش‌شناسی: چگونگی گردآوری داده‌ها و اطلاعات
کوک و فانو (Cook and Fonow) [۵۹] روش‌شناسی فمینیست را بر اصول زیر استوار می‌دانند.

- تأیید «نفوذ فراگیر جنسیت بر پژوهش» از طریق:
۱) شکست سکوت زنان با اتکا به تحلیل تجارب زنان،
۲) تأیید دانش اجتماعی عمدتاً شکل گرفته به وسیله مردان در مورد مردان، ۳) انتخاب پژوهشگری که جنسیت وی بر «عمل پژوهش» (research act) تأثیر می‌گذارد.

- تأیید تمرکز بر افزایش خودآگاهی پژوهشگر و آزمودنی‌های پژوهشی و همین‌طور استفاده از فنون افزایش خودآگاهی در فرآیند پژوهش.

- رد جدایی عین و ذهن در عمل پژوهش [۵۹]

- بررسی دغدغه‌های اخلاقی [۵۹]

- تأکید بر توانمندسازی و تحول.

در این پارادایم، مانند پارادایم‌های تئوری انتقادی و تفسیری، نوعی تمایل به شیوه‌های پژوهش کیفی وجود دارد.

پارادایم پست مدرن

نمی‌توان برای ساده‌سازی مفهوم پست مدرن، یک تئوری محوری یا مجموعه‌ای از ایده‌ها را عنوان «پست مدرن» نام گذاشت. به علت اهمیت و ارزشی که پست مدرن برای تنوع و تناقض (contradictory) قائل بوده و عدم پایبندی آن به یک تئوری واحد، منتقدان پست مدرن، پست مدرنیسم را رویکردی نامنسجم (anything goes approach) توصیف می‌کنند [۲۷].

اساساً پست مدرنیسم، نقطه مقابل مدرنیسم است. پست مدرنیسم، انتقادات عمده‌ای علیه مدرنیسم مطرح می‌کند [۲۷]. مدرنیسم به ظهور صنعت گرایی، سرمایه‌داری، رشد شهرنشینی و دانش مرتبط می‌شود [۶۰]. در زمینه دانش و دیدگاه هستی‌شناسانه غربی از جهان، مدرنیسم:

- حقیقت را به عنوان واقعیاتی تغییرناپذیر می‌پذیرد.

- تمایلات انسان‌گرایانه را ابراز می‌دارد.

جامعه فمینیست لیبرال مدعی است که زنان از طریق آموزش باید قادر به تحقق برابری جنسیت‌ها در نتیجه مشارکت در ابزار تولید و برابری در موضوعات قانونی و حقوقی شوند [۵۵].

۴. فمینیست پست مدرن به طور مشابه تلاش می‌کند تا نظم حاکم، خصوصاً جنبه‌های مردسالارانه‌اش را مورد نقد قرار دهد. در عین حال، فمینیست‌های پست مدرن در فرمول کردن و ابراز انتقاد بر مردسالاری بر نفس «متن و زبان» (text / language) تأکید دارند [۵۶]. ماهیت مردسالارانه متن و زبان، اشاره به این واقعیت دارد که زبان و متن ذاتاً مردسالارانه است. بین هر کدام از نگاه‌های فمینیست شباهت‌های زیر وجود دارد:

- جهان را تحت سیطره سازه‌های جنسی مردانه می‌بینند و این سازه‌ها برای به انقیاد گرفتن زنان به خدمت گرفته می‌شوند.

- استیلای غالب، مردسالاری است و زنان در «سازه‌ی اجتماعی واقعیت» (social construction of reality) خصوصاً به علت وابستگی شدید به فضای خانه-نه فضای عمومی- ناپیدا شده‌اند.

- روابط قدرت بین زنان و مردان نابرابر است و در نتیجه زنان به وسیله مردان سرکوب می‌شوند.

دیگر اصل منعکس شده در اندیشه فمینیست این است که همه دانش‌های علمی همیشه از هر جهت به صورت اجتماعی وضع می‌شود [۵۷]. هاراوی [۵۸] «دانش‌های واقعیت‌های چندگانه موجود درون یک محیط اجتماعی توصیف می‌کند. بدین ترتیب، تئوری‌ها منبعث از نگاه‌های فمینیست «انعکاسی» (Reflexive) هستند؛ یعنی معانی آن‌ها انعکاس‌هایی از ساخت‌های اجتماعی آن‌ها است [۴۸] که شباهت آن با دیدگاه هستی‌شناسانه از علوم اجتماعی تفسیری نیز روشن است.

شناخت‌شناسی: رابطه بین پژوهشگر و آزمودنی

پژوهشگر و زنان مورد مطالعه در کنار یکدیگر آزمودنی را شکل می‌دهند و به طور مشترک، دانش را تولید می‌کنند. گاهی اوقات پژوهشگر و زنان مشارکت‌کننده را پژوهشگران همکار (co-researchers) می‌دانند. بدین ترتیب، مانند پارادایم‌های تفسیری و انتقادی، این رابطه ماهیتاً

- قویاً بر علم و دانش متکی است. [۶۱]

اما از طرف دیگر، پست مدرنیسم:

- مدعی است که هیچ‌گونه حقیقت واحدی وجود ندارد که پدیده اجتماعی را توصیف کند، بلکه همه پدیده‌ها متفاوتند.

- جهان را آشوبناک می‌بیند، جهانی بدون الگو و پیش‌بینی‌پذیری و بدون پیوندهای بین گذشته با آینده.

بر این اساس، پست مدرنیست‌ها درستی حقایق تغییرناپذیر مدنظر مدرنیست‌ها را زیر سؤال می‌برند. در نتیجه از آن‌جا که هر شیوه، تئوری، گفتمان و یا اثر علمی مدعی است که دانش تولیدی به وسیله آن، دانشی جهانشمول و عمومی است، پست مدرنیست‌ها در این ادعا تردید می‌کنند. در واقع، محور یا هسته پست مدرنیست‌ها تردید در این ادعا است. اما پست مدرنیست به طور خودکار، شیوه‌های متعارف «دانستن و گفتن» (fragmentation) را به عنوان شیوه‌های غلط یا کهنه رد نمی‌کند، بلکه شیوه‌های استاندارد را مورد بررسی قرار می‌دهد تا شیوه‌های جدیدی را مطرح سازد که خود تابع انتقادند. در نگاه پست مدرنیست، همه شیوه‌ها به حد مساوی مورد تردید و بی‌اعتمادی‌اند و هیچ شیوه‌ای از جایگاه ممتاز برخوردار نیست [۶۲].

بنابراین، مانند پارادایم فمینیست، باید بدانید که در استفاده از اصطلاح پارادایم پست مدرنیست این اصطلاح به صورت کلی و عمومی استفاده می‌شود؛ از آن جهت کلی و عمومی که مدعی است هیچ‌گونه حقیقت واحد و تعریف واحدی از پست مدرنیست وجود ندارد. در حقیقت، مجموعه‌ای از تئوری‌ها و موضع‌های مختلف وجود دارد که تجلی پست مدرنیست است [۶۲].

هستی‌شناسی: چگونگی درک جهان

پست مدرنیست‌ها در شناسایی جهان پیرامون به اصل «پاره پاره شدن» (fragmentatio) معتقدند، یعنی واقعیت را تکه تکه می‌دانند که نمی‌توان صرفاً از طریق واحد همه آن تکه‌ها را درک کرد [۲۷].

پست مدرنیست‌ها تصور می‌کنند هیچ‌گونه حقیقت واحدی وجود ندارد، بلکه تفاسیر چندگانه‌ای از واقعیت وجود دارد. به اعتقاد آن‌ها به هیچ‌وجه نمی‌توان تئوری‌های کلان (grand theories) را مطرح کرد، زیرا جهان در حالت

ثابت «تغییر و تفکیک» (change and differentiation) قرار دارد. به علاوه همان‌طور که اورری (Urry) [۶۳] خاطر نشان می‌کند، جهان پست مدرن، جهانی است که در آن، واقعیت (مدلول‌های دلالت) جای خود را به «علائم یا بازنمایی‌ها» (sings or representations) می‌دهد. به زعم وی هر چیزی نوعی کپی یا متنی است مبتنی بر متنی دیگر. آنچه جعل است نسبت به واقعیت، واقعیت‌تر به نظر می‌رسد [۶۴].

شناخت‌شناسی: رابطه بین پژوهشگر و آزمودنی

نگاه پست مدرنیست، بی‌نهایت ذهنی است و پست مدرنیست‌ها ذهنیت‌گرایی خود را در قالب انجام دادن و نوشتن گزارش‌های پژوهشی نشان می‌دهند. پژوهشگر در فرایند پژوهش، نقش‌آفرین است. به همین صورت، پژوهشگر، تجربه‌اش را توصیف می‌کند و دانش حاصل وی صرفاً یکی از انواع دیدگاه‌ها از جهان اجتماعی است. یافته‌های پژوهش می‌تواند در گونه‌های مختلفی، سوای گزارش‌های پژوهشی علمی یا مقاله‌های علمی ارائه شود. گونه‌های هنری، نظیر داستان‌ها، فیلم‌ها و بازنمایی‌های دراماتیک (dramatic representations) ممکن است استفاده شوند و این امر جنبه دیگر پست مدرنیسم است. این جنبه، مرزهای بین حوزه‌ها و بررسی‌های پژوهشی درون رشته‌ای را می‌شکند [۶۲].

روش‌شناسی: نحوه گردآوری داده‌ها و اطلاعات

رویکردهای پست مدرن به آن دسته از روش‌شناسی‌ها و فنون پژوهشی اتکا می‌کنند که به ما اجازه می‌دهند درک کنیم چگونه تعاریف حقیقت و واقعیت به طور مستمر از طریق «غنی‌سازی متن» (richness of context) بازنگری می‌شوند. برای بسیاری از پست مدرنیست‌ها این نگاه به برخی از شیوه‌های پژوهشی اشاره دارد که بر «صحت کردن» (talk) و «متن» (text) به عنوان مأخذ داده‌ها متمرکزند. «عمل یا اقدام پژوهشی» فی‌نفسه به صورت اجتماعی ساخته می‌شود و دغدغه‌های کلیدی، موضوع بحث‌انگیز «بین‌الذهانی بودن» (Inter-subjectivity) پژوهش و خاصیت درون‌نگری (انعکاسی) (Reflexivity) آن [۶۵] است.

پژوهشگر از طریق پرسشگری به گردآوری اطلاعات می‌پردازد و همان‌طور که ریچارسون (Richardson) متذکر

چه تفاوتی بین تئوری پیچیدگی و تئوری آشوب وجود دارد؟

پاسخ ساده این است که آشوب با وضعیت‌هایی نظیر تلاطم سر و کار دارد که به نحوی شتابان بی‌نظم و غیرقابل مدیریت می‌شوند. از طرف دیگر، پیچیدگی با سیستم‌هایی مرکب از «چند عامل متعامل» (interacting agents) سروکار دارد [۶۸].

به عنوان پژوهشگر باید بدانید که ادبیات مربوط به تئوری آشوب و تئوری پیچیدگی در علوم طبیعی و حوزه‌های هوش مصنوعی نسبت به علوم اجتماعی بسیار وسیع‌تر است. هم تئوری آشوب و هم تئوری پیچیدگی با استفاده از ابعاد استعاره‌ای (metaphoric Dimensions) درون حوزه‌های علم‌الاجتماع به کار برده می‌شوند.

تئوری آشوب آنتی‌تزی پارادایم اثبات‌گرایی است. به‌خاطر دارید که اثبات‌گرایی مدعی بود جهان تحت حاکمیت روابط علی و قوانین طبیعی است. در نتیجه، جهان قابلیت پیش‌بینی پذیری دارد. برای مثال، اگر اثبات شده است که وقتی «الف» به «ب» اضافه می‌شود «ج» رخ می‌دهد آنگاه فرض می‌شود که در هر نموداری وقتی «الف» به «ب» افزوده می‌شود آنگاه «ج» رخ دهد و این امر به واقعیتی تغییرناپذیر تبدیل می‌گردد. از طرف دیگر، پژوهشگران تئوری آشوب می‌دانند که هر تغییر جزئی در یک سیستم، حائز اهمیت است، زیرا تصور می‌شود که این تغییرات جزئی آثار معناداری در پی دارند؛ چون در گذر زمان، تجمیع و بزرگ می‌شوند. تفاوت بین دو پارادایم در این حقیقت نهفته است که در پارادایم اثبات‌گرا روابط خطی ثابت، مشاهده و تبیین می‌شود، در حالی که پارادایم تئوری آشوب مدعی است که سیستم‌ها بی‌ثبات و غیرخطی‌اند؛ یعنی به صورت پویا مشاهده می‌شوند. تعریفی که همواره از تئوری آشوب می‌شود به شرح زیر است: مطالعه کمی رفتار بی‌ثبات غیر دوره‌ای در سیستم‌های پویایی غیرخطی تعیین‌پذیر [۶۹].

هستی‌شناسی: چگونگی درک جهان

جهان، مرکب از سیستم‌های بی‌ثبات، پویای غیرخطی و همیشه در حال تغییر، نه سیستم‌های خطی ثابت، تصور می‌شود. استعاره آشوب / بی‌نظمی، عدم پیش‌بینی‌پذیری و تلاطم برای تبیین جهان اجتماعی نیز به کار برده می‌شود.

می‌شود: پژوهشگر شیوه‌ها را زیر سؤال می‌برد و تلاش می‌کند شیوه‌های جدیدی برای کسب دانش طراحی کند. پست مدرنیست، پدیده یا موضوع پژوهش را شالوده شکنی (deconstruction) می‌کند تا جوهر هسته‌ای آن را مشخص سازد. چند پژوهشگر ممکن است یافته‌های مختلفی کسب کنند، اما همه این یافته‌ها درون پارادایم پست مدرن به طور مساوی معتبر است. به علاوه، پست مدرنیست‌ها با توصیف‌ها کار می‌کنند، نه انتزاعیات [۴۹]. برخی از زبان‌های مورد استفاده در پژوهش پست مدرن عبارتند از: ذهنیت‌گرایی، گفتمان‌ها، تحلیل گفتمان، انعکاس، ذهن و عین و شالوده شکنی [۶۲].

پارادایم تئوری آشوب

در چند دهه اخیر، شاهد انقلاب عظیمی در علوم طبیعی بوده‌ایم. این انقلاب، شیوه درک و تبیین پدیده‌ها را متحول ساخته و به وسیله اندیشمندانی صورت گرفته که سالیان متمادی، تبیین‌های خود را در قالب‌های منظم و مشخص ارائه می‌دادند.

اما مفهوم سازی تئوری آشوب به ادوارد لورنز (Edward Lorenz) نسبت داده می‌شود. لورنز که هواشناس بود وقتی در سال ۱۹۶۱ در حال تکرار شبیه‌سازی الگوهای جوی بود، پی برد که تغییری بسیار جزئی (اعشاری) در یک معادله شبیه‌سازی، نتایج توالی‌ها یا الگوها را تغییر می‌دهد [۶۶]. کشف او به «اثر پروانه‌ای» (butterfly effect) مشهور است که می‌توان آن را چنین تبیین کرد: ممکن است چرخش پروانه‌ای در نیوزیلند، طوفانی در جنگل‌های آمازون برپا کند [۶].

تئوری آشوب نیز می‌تواند به عنوان یک پارادایم در حال ظهور (مانند دیدگاه فمینیسم و پست مدرنیسم) طبقه‌بندی شود. هم تئوری آشوب و هم تئوری پیچیدگی از آثار ارائه شده در علوم فیزیک، ریاضیات و هوش مصنوعی و همین‌طور بیولوژی نشأت گرفته‌اند. در حالی که تئوری آشوب تلاش می‌کند تا جهان را با استفاده از پویایی‌های غیرخطی (non-linear dynamics) توصیف کند، تئوری پیچیدگی مدعی است که جهان «مدلی از نظام‌های پیچیده» (A model of complex) است که با اتکا به خودسازمانی (self-organizing) از طریق نوعی گذار سریع (Rapid transition) از آشوب به نظم می‌رسد [۶۷]. اما

جهان، غیرقابل پیش‌بینی است و نمی‌تواند منظم تصور شود؛ رویدادهای کوچک می‌توانند آثار غیرمنتظره معنادار ایجاد کنند.

شناخت‌شناسی: رابطه پژوهشگر و آزمودنی

رابطه فوق‌شبهه رابطه بین پژوهشگر و آزمودنی در پارادایم اثبات‌گرا است. رابطه، کماکان بر تجارب علمی و معادله‌های ریاضیاتی به عنوان سنگ‌زیربنای پژوهش علمی استوار است، اما تئوری آشوب از هندسه‌بر خالی (fractal geometry) استفاده می‌کند که بر سیستم‌های غیرخطی و غیرصحیح و الگوریتم‌های تجویزی (descriptive algorithms) متمرکز است [۷۰]، نه هندسه اقلیدسی (Euclidean geometry) که کانون تمرکزش بر سیستم‌های خطی و صحیح است. در عین حال، پژوهشگر عینی و عاری از ارزش باقی می‌ماند.

در عرصه‌های علوم اجتماعی، تئوری آشوب موضع شناخت‌شناسی پژوهش را خصوصاً هنگام استفاده از روش‌شناسی کیفی مورد چالش قرار می‌دهد. پژوهشگر ممکن است محیط را تغییر دهد؛ به‌خاطر دارید که رویدادهای کوچک می‌تواند آثار معناداری داشته باشد. ماهیت پژوهش مورد استفاده تئوری آشوب پویا است. پژوهشگران باید زمان زیادی در میدان پژوهش صرف و تضمین کنند که بی‌نظمی تجربه شده در حوزه، درون الگوها یا تبیین‌ها تحمیل نمی‌شود [۷۰].

کاربردهای پارادایم‌ها در علم سازمان و مدیریت پارادایم اثبات‌گرایی

اندیشمندان اثبات‌گرا در رشته مدیریت با استفاده از پارادایم اثبات‌گرایی، رفتار پدیده‌های مدیریتی و سازمانی را بر اساس روابط علی (causal relationships) تبیین می‌کنند. این روابط می‌تواند از طریق مشاهده و آزمون واقعیاتی (Facts) که بر اساس آن‌ها تعمیم‌پذیری‌هایی تدوین می‌گردد، درک شود. تعمیم‌پذیری‌ها بر اساس تکرار نوع رفتار، رویداد یا یک پدیده سازمانی شکل می‌گیرند. پژوهشگر سازمانی که در پارادایم اثبات‌گرایی به پژوهش می‌پردازد بر اساس رویکرد قیاسی، واقعیات سازمانی و مدیریتی را احصا می‌کند. به طور خاص، این پژوهشگر، مطالعه پدیده‌های سازمانی را بر اساس نوعی تئوری آغاز

می‌کند که روابط علی را نشان می‌دهد. پژوهشگر مدیریتی از روش‌شناسی کمی برای مثال، پرسشنامه استفاده می‌برد و آنگاه یافته‌ها را بر اساس فرمول‌های ریاضی تحلیل می‌کند. نمونه‌ها باید طوری انتخاب شوند که نماینده (representative) جامعه مورد مطالعه باشند و تصادفی انتخاب شوند. نتایج حاصل در قالب بازنمایی‌های عددی (numerical representations) ثبت می‌شوند. برای تعیین صحت فرضیه و کاربردش در جامعه وسیع‌تر، آزمون‌های آماری مورد استفاده قرار می‌گیرند. بر این اساس، اگر رشته مدیریت را به مدیریت دولتی، بازرگانی، صنعتی، مطالعات محیطی، جهانگردی و ... تقسیم کنیم، در همه این رشته‌ها، پارادایم اثبات‌گرایی قابل استفاده است و اینک نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. رشته مدیریت دولتی در مقوله‌های خط‌مشی‌گذاری، مطالعات توسعه و تطبیقی، مدیریت منابع انسانی در بخش دولتی، رفتار سازمانی در بخش دولتی، و علم و فناوری از پارادایم اثبات‌گرایی بهره می‌گیرد. برای مثال مطالعات رفتار شهروندان در حوزه مدیریت دولتی را در نظر بگیرید. پژوهشگر مدیریتی دولتی ممکن است تغییر در میزان پاسخگویی سازمان‌های دولتی بر اعتماد شهروندان را مورد بررسی قرار دهد. وی این فرضیه را مطرح می‌کند که «افزایش پاسخگویی، اعتماد عمومی را افزایش می‌دهد و برعکس». پس از عملیاتی کردن دو متغیر پاسخگویی و اعتماد عمومی، پرسشنامه‌ای تهیه و با تعیین نمونه مناسب بر اساس فرمول‌های آماری، بین شهروندان توزیع و نتایج حاصل بر اساس فرمول‌های آماری تحلیل می‌شود.

به طور خلاصه، پارادایم اثبات‌گرایی ماهیتی قیاسی دارد که در آن، ابتدا نوعی چارچوب مفهومی بر اساس مطالعه ادبیات پژوهش تعیین و سپس فرضیه‌هایی احصاء می‌گردد و بعد از عملیاتی کردن متغیرها، فرضیه‌ها آزمون و یافته‌ها تحلیل می‌شود. روش‌شناسی کمی غالب است و عینیت (objectivity) در سراسر فرایند پژوهش حفظ می‌شود. تفسیرهایی که از نتایج پژوهش‌های اثبات‌گرا انجام می‌گردد عاری از ارزش (free of value) است و با استفاده از فنون آماری آزمون می‌شود و می‌تواند به همه مجموعه رفتارهای مشابه سازمانی، رویدادها و پدیده‌های مدیریتی تعمیم یابد.

با توجه به حاکمیت این پارادایم بر مجلات علمی

پژوهشی کشور، بخش اعظم مقاله‌های چاپ شده در این مجلات در سنت اثبات‌گرایی انجام شده‌اند. رساله‌های کارشناسی ارشد و دکتری رشته مدیریت در بسیاری از دانشگاه‌های کشور، پارادایم اثبات‌گرایی را پارادایم علمی می‌دانند و در این قلمرو پژوهش می‌کنند.

پارادایم تفسیری

استفاده از پارادایم تفسیری در پژوهش‌های سازمانی بدین معنا است که پژوهشگر باید به عضوی از سازمان، گروه یا تیم مورد مطالعه تبدیل شود. این دیدگاه، بهترین ابزار برای درک پدیده یا بازیگران سازمانی مورد مطالعه را فراهم می‌کند و بدان معنا است که پژوهشگر باید برای مدت زمانی در محیط عملیاتی مستقر باشد تا چنین درکی حاصل شود.

پارادایم تفسیری برای مطالعه پدیده‌های مختلف در مدیریت دولتی، بازرگانی، صنعتی، جهانگردی، مطالعات محیطی و ... کاربرد فراوان دارد. مطالعه علل تعارض درونی سازمانی، تجارب سازمانی نیروی کار، تعاملات شهروندان - کارکنان سازمان‌ها، برداشت‌های کارکنان نسبت به مدیران و ... نمونه‌هایی از این کاربردها است.

پژوهشگر سازمانی معتقد به پارادایم تفسیری باید با اصول روش‌شناسی کیفی آشنا باشد تا دانش را از طریق محیط مطالعه (study setting) به طور موفقیت آمیز کسب کند. به علاوه، پژوهشگر سازمانی باید آگاه باشد که در زمان استفاده از پارادایم تفسیری، افراد مورد مطالعه، نماینده و معرف جامعه گسترده نیستند و یافته‌های یک مطالعه، خاص افرادی است که در آن مطالعه مشارکت داشته‌اند. در عین حال، پژوهشگر سازمانی در انجام پژوهش بر اساس پارادایم تفسیری دانش عمیقی (in-depth knowledge) از پدیده‌های سازمانی کسب خواهد کرد که ریشه در یک جهان تجربی (empirical world) (واقعی) دارد، جهانی که در آن برای تعیین پدیده‌های سازمانی، به جای یک حقیقت (truth) چندین واقعیت (multiple realities) وجود دارد. این شناخت‌ها و درک‌ها نسبت به پدیده‌های سازمانی در قالب بازنمایی‌های مبتنی بر متن (text-based representation) و بستر پدیده، نه بازنمایی‌های عددی ابراز خواهند شد. گزارش دهی یافته‌ها یا تئوری حاصله می‌تواند با نقل قول‌هایی از افراد تحت

مطالعه انتشار داده شود.

به طور خلاصه، موارد کاربرد پارادایم تفسیری در علم سازمان و مدیریت بسیار متنوع است. با توجه به این که پارادایم تفسیری در محیط جهان واقعی (real-world setting) عمل می‌کند، این پارادایم پژوهشگر سازمانی را ملزم می‌سازد تا به صورت بخشی از پدیده مورد مطالعه درآید، ذهنی‌گرا شود و از روش‌شناسی پژوهش کیفی بهره‌گیرد. در نتیجه، دانش حاصل پژوهشگر از پدیده سازمانی، به صورت استقرایی ساخته می‌شود (فاعل is constructed اشاره به این نکته دارد که دانش به صورت ذهنی ساخته می‌شود).

پارادایم تئوری انتقادی

استفاده از پارادایم تئوری انتقادی در پژوهش‌های سازمانی و مدیریتی بدین معنا است که علایق و نیازهای گروه‌های اقلیت سازمانی شناسایی و داده‌هایی گردآوری خواهد شد تا فرصت‌های پیشرفت و بهبود در شرایط کاری آن‌ها حاصل شود. پژوهشگر سازمانی در طی گردآوری داده‌ها ممکن است برای افشای اطلاعات یا انجام تغییرات با صاحبان قدرت (those in power) و تمایلات آن‌ها در تعارض قرار گیرد. علی‌رغم احتمال برخی تعارضات با گروه‌های قدرت، پژوهشگر نسبت به ایجاد تغییرات معنادار برای گروه اقلیت سازمانی دغدغه خواهد داشت. متعاقباً پژوهشگر باید پیش‌فرض‌ها و ارزش‌های مسلّم فرض شده صاحبان قدرت در باب گروه اقلیت سازمانی و دسترسی آن‌ها یا فقدان دسترسی به خدمات، فرصت‌ها و تجارت بهبود شرایط کاری و پیشرفت سازمانی را مورد مطالعه قرار دهد. پژوهشگر نظریه‌پرداز انتقادی ممکن است گروه‌های اقلیت سازمانی مورد مطالعه قرار دهد، که عبارتند از: گروه‌های اقلیت که به طور معمول تحت تبعیض قرار دارند، از جمله زنان و کارکنان غیربومی.

بنابراین، پژوهشگر نظریه‌پرداز انتقادی برای مطالعه گروه‌های اقلیت سازمانی از شیوه‌های روش‌شناسی کیفی برای گردآوری داده‌های مربوط به انجام تغییر سازمانی استفاده خواهد کرد. پژوهشگر به عنوان عضوی از گروه در خواهد آمد و از طریق مشاهده مشارکتی و مصاحبه عمیق به بررسی پدیده مورد مطالعه خواهد پرداخت. برخی از پدیده‌های سازمانی که می‌توان در پارادایم انتقادی به

مطالعه آن‌ها پرداخت به شرح زیرند:

- کوچک سازی سازمان‌های دولتی و آثار آن بر کارگران سطوح پایین سازمان‌ها.

- روابط مدیران عالی با زنان سطح پایین در سازمان،
- تأثیر منفی تحولات درون سازمانی بر پیشخدمت‌های زن،

- تأثیر رایانه ای کردن مکاتبات بر نامه‌رسانان.

به طور خلاصه، پارادایم تئوری انتقادی در پی انجام پژوهشی است که تغییر تحول آفرین برای گروه‌های اقلیت در پی خواهد داشت، کسانی که بدون کمک پژوهشگر سازمانی، و دانش خلق شده به وسیله پژوهش، قادر به تغییر شیوه‌ها و دستورات صاحبان قدرت سازمانی نخواهند بود. تئوری انتقادی، شبیه پارادایم تفسیری، از روش شناسی کیفی استفاده می‌کند، رابطه بین پژوهشگر و گروه(های) اقلیت، ذهنی است و دانش از جهان واقعی خلق می‌شود. در عین حال، پارادایم تئوری انتقادی از پارادایم تفسیری متفاوت است؛ زیرا پارادایم اولگی همه واقعیات را به طور مساوی نمی‌بیند. در حقیقت، پارادایم تئوری انتقادی بر گروه‌های سرکوب شده، تحت انقیاد و استثمار شده سازمانی متمرکز است و برای دفاع از علل آن کار می‌کند.

پارادایم فمینیست

استفاده از پارادایم تفسیری، استیلای مردسالارانه (patriarchal hegemony) غالبی را که بر قلمرو پژوهش‌های سازمانی سایه افکنده را به چالش می‌کشد. همچنین تجارب یا نقش زنان در امور سازمانی کمتر مورد مطالعه قرار گرفته و بعضاً به چشم نمی‌آید. استفاده از پارادایم فمینیستی برای بازبینی این وضعیت و ایجاد نوعی نگاه جنسیتی متوازن به ساخت دانش در حوزه علم سازمان و مدیریت است.

پژوهشگر فمینیست با استفاده از مشاهده مشارکتی، گروه‌های کانون (focus groups) و مصاحبه‌های عمیق، به بررسی پدیده‌های سازمانی مرتبط به زنان سازمانی می‌پردازد. حوزه‌های متعددی در سازمان وجود دارد که می‌تواند در پارادایم فمینیستی انجام شود:

- موانع مشارکت زنان در مدیریت سازمان،
- فرصت‌های تحصیلی زنان در سازمان،

- خط‌مشی‌های سازمان در مورد زنان،
- میزان مشارکت زنان در پست‌های مدیریت سطح عالی در سازمان‌ها،

- عوامل مؤثر بر ارتقای زنان در سازمان‌های دولتی
به طور خلاصه، پارادایم فمینیست بر این دیدگاه استوار است که زنان، طبقه تابع و مطیع (subject) و مردان طبقه حاکم (ruling class) هستند و به تبع این حالت، زنان سرکوب شده و به انقیاد درآمده‌اند. رابطه بین پژوهشگران فمینیست و زنان مورد مطالعه، ذهنی و مبنی بر رابطه دو طرفه است. اهداف روش شناسی تصحیح نحوه مشارکت و نقش زنان در سازمان و تأکید بر توانمندی، تحول و افزایش خودآگاهی زنان است. شیوه‌های مورد استفاده در چارچوب روش‌شناسی کیفی قرار دارند.

پارادایم پست مدرنیست

پارادایم پست مدرنیست، پژوهشگر سازمانی را قادر می‌سازد با زیر سؤال بردن شیوه‌ها، نظریه‌ها، گفتمان‌ها و واقعیات درون سازمانی به بررسی پدیده‌های سازمانی و مدیریتی بپردازد. اگر رویکرد فراساختارگرایی (post structuralist) را که بر زبان (language)، ذهنیت، سازمان اجتماعی و قدرت متمرکز است را بپذیریم [۷۱] پست مدرنیست ما را قادر به بررسی زبانی می‌کند که برای توصیف پدیده‌های سازمانی از آن بهره می‌گیریم. از نگاه ریچاردسون، زبان، واقعیت اجتماعی (social reality) را انعکاس نمی‌دهد، بلکه معنا (meaning) را تولید می‌کند و بدان طریق، واقعیت اجتماعی را خلق می‌کند [۷۲].

اساساً پارادایم پست مدرنیست پژوهشگران سازمانی را تشویق می‌کند تا واقعیت سازمانی را زیر سؤال ببرند و درک کنند که گونه‌های متعددی از تبیین به جای یک تئوری کلان (grand theory) یا یک حقیقت وجود دارد. پارادایم پست مدرن پژوهشگران سازمانی را قادر می‌سازد تا معانی ظاهری زبان و پدیده‌های سازمانی را مورد تأمل قرار دهند.

پژوهشگر سازمانی با اتکا به مبانی هستی‌شناسانه، شناخت‌شناسانه و روش‌شناسانه پست مدرنیست، قادر به بررسی پدیده‌های سازمانی پست مدرن، نظیر سازمان‌های مجازی، کار از راه دور و ... می‌شود.

بنابراین، پارادایم پست مدرن هیچ‌گونه شباهتی با

و مدیریت، این نکته روشن می‌گردد که پژوهش‌ها در گستره علم مدیریت و سازمان در چنبره اثبات‌گرایی بوده است. اثبات‌گرایی در علم سازمان و مدیریت در پی ایجاد مجموعه‌ای از دانش بوده که متشکل از تئوری‌های علمی در مورد سازمان و مدیریت آن است. روایی این تئوری‌ها به صورت تجربی و از طریق شیوه‌های علمی حاصل می‌شود، و از آن جهت اثبات‌گرا محسوب می‌شوند که به جای حالت هنجاری، دست به تبیین نحوه کار سازمان می‌زنند و آنچه باید رخ دهد را تجویز می‌کنند. علم سازمانی تا به امروز از طریق استفاده از رویکرد اثبات‌گرایی پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای داشته است. به علاوه، زمینه‌های بالقوه فراوانی وجود دارد که علم سازمان و مدیریت می‌تواند از طریق اثبات‌گرایی در آن‌ها پیشرفت کند. بنابراین در زمینه‌های متعدد می‌توان از نگاه اثبات‌گرایی به سازمان نگاه کرد. برای مثال، اگر مدیر می‌خواهد بداند که دیدگاه شهروندان نسبت به سازمان خود چیست، توسل به اثبات‌گرایی مناسب خواهد بود. رویکردهای تفسیری به علم را در بسیاری از علوم اجتماعی، از جمله علم سازمان و مدیریت می‌توان یافت. به اعتقاد تفسیریون، جهان اجتماعی را نمی‌توان به شیوه جهان طبیعی و فیزیکی درک کرد. برخلاف صخره و اتم، انسان‌ها معنا سازند و بنابراین، علم‌الاجتماع یا علم‌الانسان باید بتواند درک کند چه چیزی برای افراد در یک موقعیت اجتماعی مورد مطالعه معنادار است؛ اما این امر، مستلزم آن است که درک شود افراد و گروه‌ها چگونه درون و بین خود معنا را می‌سازند، آن را بیان می‌کنند و ابلاغش می‌کنند. بنابراین در برخی از موضوعات سازمانی لازم است مدیر سازمان از رویکرد تفسیری دست به پژوهش بزند. برای مثال برای پی بردن به علت کم کاری کارکنان، مدیر می‌تواند فردی را در بین کارکنان بگمارد که از نزدیک و در ارتباط تنگاتنگ از طریق زندگی کردن با آن‌ها، مشاهده و مصاحبه به پژوهش در زمینه کم‌کاری بپردازد. همین‌طور اگر موضوع بحث‌انگیزی در سازمان وجود دارد که مستلزم توافق جمعی است، به‌کارگیری تئوری انتقادی مناسب خواهد بود. برای تدوین استراتژی کلان سازمان می‌توان از تئوری انتقادی بهره جست.

برای پی بردن به مسائل زنان در سازمان می‌توان در برخی از موارد عینک فمینیست به‌کار برد. برای مثال با این

اثبات‌گرایی، پارادایم تفسیری و تئوری انتقادی یا فمینیست بنیادی / مارکسیست / سوسیالیست / لیبرال ندارد. در عین حال در کنار نگاه فمینیست، هم‌افزایی‌هایی ایجاد می‌کند. اساساً پست مدرنیست، ادعاهای جامعیت (totality)، تعیین و یقین (certainty) را رد می‌کند.

پارادایم تئوری آشوب

تئوری آشوب، پژوهشگران سازمانی را قادر می‌سازد سازمان را به عنوان یک سیستم پویا، نه یک سیستم ایستا و قابل پیش بینی تحلیل کنند. به طور خاص، تئوری آشوب در مدیریت و طرح ریزی سازمان کاربرد دارد.

اندیشمندان [۷۳] مدعی اند که استفاده از تئوری آشوب برای درک سازمان و مدیریت نسبت به رویکرد اثبات‌گرایی قابلیت کاربرد بیشتر دارد. به گفته مک کرچر [۷۳] رویکرد اثبات‌گرایی که رویکردی بسته و منظم است قادر به تعیین کارکرد سازمان و مدیریت نیست. سازمان و مدیریت، پدیده‌هایی بسیار متغیرند که در سیستمی باز و نه بسته (آن‌طور که اثبات‌گرایان مدعی‌اند) عمل می‌کند.

پژوهشگران سازمانی که قصد استفاده از پارادایم تئوری آشوب را دارند باید پارادایم و کاربردهای ضمنی آن برای پژوهش را درک کنند. از آن‌جا که تئوری آشوب، رفتار سیستم‌های آشوبناک را تبیین می‌کند، ویژگی‌های این تئوری، نظیر اثر پروانه، سازگارشدگی با محیط، خودمانایی و ... در مدیریت سازمان و انجام پژوهش‌های سازمانی کاربرد دارد. برای مثال می‌توان با نگاه به اثر پروانه ای دریافت که کدام پدیده سازمانی را می‌توان با زمان و انرژی کم‌تر تغییر داد؛ طوری که عملکرد سازمانی ارتقا چشمگیر پیدا کند. در تدوین استراتژی سازمانی، طراحی سیستم‌های انگیزشی، اصلاح اداری و ... کاربردهای متعددی دارد. به علاوه، تئوری آشوب به وسیله تئوری پیچیدگی به چالش کشیده شده است و پژوهشگران باید در زمان تعیین اولویت تئوری آشوب نسبت به تئوری پیچیدگی به عنوان یک پارادایم برای انجام گروه‌های سازمانی آگاه باشند.

نتیجه‌گیری: چه پارادایمی را باید انتخاب کرد؟

با تأملی فرا تئوریک (meta-theoretical reflection) بر سیر تطور تاریخی، وضعیت حال، و دورنمای آینده علم سازمان

مدرنیست بهره ببرند. برای درک آثار تغییرات جزئی در انواع مختلف سیستم‌های سازمانی (پرداخت، تنبیه و تشویق، منابع انسانی، ...) می‌توان از تئوری آشوب استفاده کرد.

بنابراین در حوزه علم و سازمان، هر شش پارادایم می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. جدول ۲ مروری اجمالی بر هر کدام از پارادایم‌ها را نشان می‌دهد.

نگاه می‌توان به بررسی علل برداشت‌های کلیشه‌ای از موفقیت یا عدم موفقیت زنان در پست‌های مدیریتی یا سایر پست‌ها پرداخت.

شالوده‌شکنی به عنوان سرمشق پست مدرنیست‌ها می‌تواند در برخی از موضوعات سازمانی مورد استفاده قرار داد. مدیران می‌توانند برخی از سنت‌های غلط در سازمان را از پایه تخریب کنند و برای تحقق آن از رویکرد پست

جدول ۲: هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و روش‌شناسی پارادایم‌ها در یک نگاه

ارکان پارادایم	اثبات‌گرایی	تفسیری	تئوری انتقادی	نگاه‌های فمینیست	پست مدرنیسم	تئوری آشوب
هستی‌شناسی	قوانین و حقایق جهانشمول	واقعیات چندگانه	جهان پیچیده که به وسیله قدرت‌های پنهان و پیدا سامان یافته است.	جهان از طریق سازه‌های جنسی شکل می‌گیرد؛ مردان دارای قدرتند.	جهان پیچیده و به طور مستمر در حال تغییر است؛ تفسیرهای غیرقطعی.	جهان بی‌ثبات، غیرخطی و پویا است.
شناخت‌شناسی	عینی	ذهنی	بین عینی و ذهنی	ذهنی	ذهنی	عینی
روش‌شناسی	کمی	کیفی	تحت سیطره کیفی	تحت سیطره کیفی	زیر سؤال بردن، شالوده شکنی، شکل‌های کیفی	کمی و کیفی اگر به صورت استعاره‌ای استفاده شود

منابع

۶. الوانی، سیدمهدی و دانائی‌فرد، حسن (۱۳۸۱) گفتارهایی در فلسفه تئوریهای سازمان دولتی. تهران: انتشارات صفار صص ۱۸-۱۵، ۲۰۴.

7. Kuhn, T.S. (1970) *The structure of scientific revolutions*. Chicago, IL: university of Chicago press.

8. Gioia, D. & Ditre, E. (1990) *Multiparadigm Perspectives on Theory building*, *Academy of management Review*, 15, 584-602.

9. Hassard, J. (1991) *Multiple paradigms and organizational analysis: A case study*. *Organization studies*, 12/2: 275-99.

10. Willmott, H. (1993) *Breaking the paradigm mentality*. *Organization studies*, 14/5: 681-719.

11. Willmott, H. (1990) *Beyond paradigmatic closure in organization enquiry* in J. Hassard and D.Pym (eds). *The theory and philosophy organization*. London: Routledge, 44-62.

12. Babich, B. (2003) *From Fleck's Denkstil to kuhn's paradigm: Conceptual schemas and incommensurability*. *International studies in the philosophy of science*, vol. 17, No.1.

13. Guba, Egon, G. (1990) *The Paradigm dialogue*. Newbury Dark: sage, P. 17-27

۱. در واقع فلسفه علم بر دو محور علوم طبیعی و علوم انسانی استوار است. علوم طبیعی خود به دو دسته اصلی: علوم ارگانیک (نظیر بیولوژی) و علوم غیر ارگانیک (نظیر فیزیک) تقسیم‌بندی می‌شود. علوم انسانی نیز به دو دسته اصلی علوم اجتماعی (نظیر مدیریت) و حوزه‌های زیباشناختی (نظیر هنر) تقسیم بندی می‌شود. برای مطالعه بیشتر مراجعه کنید به:

Ghosal, S. (2005) *Bad management Theories are destroying good management practice*. *Academy of Management learning & Education*, vol. 4, No.1. 75-91.

۲. گیلیس، دانالد (۱۳۸۱) فلسفه علم در قرن بیستم. ترجمه حسن میان‌داری. تهران: نشر طه و نشر سمت. صص ۶۱-۵۹.

۳. بوریل، گیسون و مورگان گارت (۱۳۸۳) نظریه‌های کلان جامعه‌شناسی و تحلیل سازمانی. ترجمه محمد تقی نوروزی، تهران: انتشارات سمت و موسسه پژوهشی آموزشی امام خمینی.

4. Hassard, J; pym, D. (1993) *The theory and philosophy of organizations*. London: Routledge.

۵. دانائی‌فرد، حسن، الوانی، سیدمهدی و آذر، عادل (۱۳۸۳) روش‌شناسی پژوهش کیفی در مدیریت: رویکردی جامع. تهران: انتشارات صفار، صص ۵۹-۲۹.

۳۳. هومن، حیدرعلی (۱۳۷۰) شناخت روش علمی در علوم رفتاری. تهران: نشر پارسا.
۳۴. برای نمونه دن زن ولیکن در فصل اول کتاب خود پارادایم‌های تفسیری را به هفت طبقه تقسیم می‌کنند: اثبات‌گرایی / فرا اثبات‌گرایی؛ ساخت‌گرایی، فمینیست، نژادشناسی، مارکسیست و مطالعات فرهنگی و معیارهای ارزیابی، شکل تئوری در هر پارادایم و نحوی تحریر آنها را ذکر می‌کنند. برای مطالعه بیشتر مراجعه کنید به:
- Denzin, N.; Lincoln, Y.S. (1994). Introduction: Entering the field of Qualitative research. In N.K, Denzin, Y.S. Lincoln (eds). The handbook of Qualitative research. London: sage Duplications, Inc, D.13.
35. Schwandt, T.A. (2000) Three epistemological stances for Qualitative inquiry: interpretivism, Hermeneutics, and Social constructionism, in, N.K, Denizen, Y.S. Slincoln. (eds). The handbook of qualitative research London: sag Publication inc, P. 189-215.
36. Schwandt, T.A. (1994) constructivist, interpretive approaches to Human inquiry, in, N.K, Denzin, Y.S. Lincoln. (eds). The handbook of qualitative research London: sag Publication inc, PP. 105-118
۳۷. ساروخانی، باقر. (۱۳۷۵) روشهای تحقیق در علوم اجتماعی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
38. Tuchman, G. (1994). Historical social science: Metodologies, methods, and Meanings. In Denzin, Norman K. & Lincoln, Yvonne S. (eds) Handbook of Qualitative Research. Thou and oaks: sage, PP: 306-323.
39. Dunch, K. (1998). Introduction to social Research, Quantitative and Qualitative Approaches, London: Flaming
40. Fontana, A.; Frey, J.H. (1994). Interviewing: The art of science in N.K. Denzin, Y.S. lincon, Handbook of Qualitative Research, PP. 361-376.
41. Alder, P.A.; Adler, P. (1994) observational techniques. PP:377-392, New York: Prentichau.
42. Clandinin, D.j, Connelly, F.M. (1994) Personal experience methods. In N.K. Denzin, Y.S. Lincoln, Hand book of Qualitative Research, DD:402-428.
۴۳. کرلینجر، فرد، ان. (۱۳۷۵) مبانی پژوهش در علوم رفتاری. ترجمه دکتر حسن پاشا شریفی، دکتر جعفر نجفی زندی. تهران: موسسه انتشارات آوای نور.
۴۴. هابرماس، بورگن (۱۳۷۸) نقد در حوزه عمومی. ترجمه دکتر حسین بشریه. تهران: نشر نی.
۴۵. دیوتیاک، دی رد، در درمان، جیمز (۱۳۸۲) نظریه انتقادی و پست مدرنیسم. تهران: نشر نی.
46. Steffy, B.D., Grimes, A.J. (1986) A Critical Theory of organization science. A Academy of Management Review, 11:322-36.
47. Morrow, R.A; With Brown, D.D. (1994) Critical Theory and Mahodogy. London: Sage.
48. Sarantakos, Sofirio, (1998) Social Research. Second Edition. South Melbourne: Macmillan Education.
49. Neuman, W. Lawrence, (2000) Social Research methods, Qualitative and Quantitative Approaches, Fourth edition. Boston: Allyn & Bacon.
14. Babich, B. (2003) Kuhn's paradigm as a parable for the Cold war: in commensurability and its discontents from fuller's tals of Harvard to fleck's unsung Lvov, social Epistemology, vol. 17. No. 2 & 3.
15. Schutz, M., Hatch, M.J. (1995) Living with multiple paradigm: The Case of paradigm interplay in organizational culture studies. Academy of management Review, 21: 529-57.
16. Jackson, N.; Carter, P. (1991) In defense of paradigm incommensurability. Organizations studies, 12/1: 109 – 28.
17. Hassard, John, D.D. (1988) Overcoming hermeticism in organization Theory: An alternative to Paradigm in commensurability. Human Relations, 41/3: 247-59.
18. Weaver, Gary; Gioia, D. (1994) Paradigms lost: Incommensurability, Structuration and the restructuring of organizational inauiry. Organization studies, 15: 655-90.
۱۹. بابایی، پرویز (۱۳۷۲) فرهنگ اصطلاحات فلسفه. تهران: موسسه انتشارات نگاه، ص ۳۰۷.
۲۰. لیتل، دانیل (۱۳۷۳) تبیین در علوم اجتماعی: درآمدی به فلسفه علم‌الاجتماع. ترجمه دکتر عبدالکریم سروش. تهران: موسسه فرهنگی صراط.
21. Donaldson, L. (1996) For positivist organization theory: prorind The hard core. London: sage.
22. Denzen, No; Lincoln, Y.S. (2000) Handbook of Qualitative Research. London: sage doblications, Inc. PP.
۲۳. شریعتمداری، علی (۱۳۷۲) فلسفه: مسائل فلسفی مکتبهای فلسفی مبانی علوم. تهران: انتشارات فرهنگ اسلامی، ص ۵۳.
۲۴. هوسرل، ادموند (۱۳۸۱) تأملات دکارتی: مقدمه‌ای بر پدیده شناسی. تهران: نشر نی.
25. Dooley, K. Johnson, t., and D. Bush. (1998) TQM, chaos and complexity. Human systems management, 14 (4): 1-16.
26. Morcol, G. (2001) What is complexity science Emergence, 3(1), 104-119.
۲۷. برای مطالعه این تئوریها مراجعه کنید به: هج، ماری، جوی. (در دست چاپ). تئوری سازمان: مدرن، نمادین و پست مدرن. ترجمه دکتر حسن داتایی فرد.
۲۸. دنهاوت، رابرت بی (۱۳۸۰) تئوری سازمان دولتی. ترجمه دکتر سید مهدی الوانی، دکتر حسن داتایی فرد. تهران: انتشارات صفار.
۲۹. رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۸۱) کندوکاوها و پنداشته‌ها. تهران: شرکت سهامی انتشار.
۳۰. برای مطالعه پیرامون فلسفه علم، علوم صوری و علوم تجربی، علم متعارف و انقلابهای علمی و مباحث وابسته به کتاب زیر مراجعه کنید: شاپور، اعتماد (۱۳۷۵) دیدگاهها و برهانها. تهران: نشر مرکز.
۳۱. بوختسکی، ی.م. (۱۳۸۰) آشنایی با فلسفه، ترجمه محمدرضا باطنی. تهران: نشر توتیا.
۳۲. سروش، عبدالکریم (۱۳۸۲) علم چیست، فلسفه چیست؟ تهران: موسسه فرهنگی صراط.

- Handbook of qualitative research. Thus and oaks: sage, PP. 516-519.
63. Crook, S.; Pakulski, J.; waters, Malcolm. (1992) Postmodernization: Chang in advanced society. London: sage.
64. Uiry, J. (1990) The tourist Gaze. Leisure and travel in contemporary societies. London: sage.
65. Symon, G, Cass ell, C. (eds) (1998) Reflection son The use of Qualitative methods. In qualitative methods and analysis in organizational research: A Practical guide. London: sage, PP. 2-9.
66. الوانی، سیدمهدی، دانائی‌فرد، حسن (۱۳۸۱). تئوری نظم در بی‌نظمی و مدیریت. تهران: انتشارات صفار. ص ۵.
67. Stewart, I.n.d. Does God play Dice? The mathematics of chaos, P. 141. Quoted in History of chaos. <http://tqd.Advanced.Org/3120/text/c-his/.htm>.
68. Rubinstein, M.F; Furstenberg, I.R. (1999) The minding orgallization: Bring The future to the Present and turn Creative ideas into business solutions. New York: john Wiley & sons.
69. Axel rod, R.; Cohen, M.D. (1999) Harnessing complexity: organizational implications of a Scientific frontier. New York: The free press.
70. Donahue, M.J. (1999) Chaos and fractal phenomena. <http://www.Igloalonet/pub/Camelot/choos/chaos.htm>.
71. Richardson, L. (1994) Writing: A method of inquiry. In Denzin, Norman, K. & Lincoln, gvanna, S. Handbook of qualitative research. Thousand oaks: sage, PP. 516-29.
72. Lather, Patti, A. (1990) Reinscribing otherwise: The play of vodues in the practices of the human science. In Guba, Egon G. (Ed). The paradigm dialog. Thousand oaks: sage, PP. 315-32.
73. Mckercher, B (1999) A Chaos approach to tourism. Tourism Management, Vol. 20, No. 4, PP. 425-34.
50. Hirsch, M.; Keller, E, F. (Eds) (1990) Introduction: 4 January 1990. in conflict in feminism, New York: Rout ledge.
51. Reinharz, S. (1992) Feminist methods in Social research. New York: Oxford university press.
52. Weskott, M. (1990) Feminist Criticism of the social Sciences. In McCray Nielsen, Joyce. (Ed.) Feminist research methods: exemplary readings in The social Sciences- Boulder, Co: Westriew press.
53. Engels, F. (1972) The origin of the family, Private Property and the State. London: Lawrence & wish art.
54. Barrett. M. (1988) Worn en's oppression today: The Marxist feminist Encounter. Revised edition. London: verso.
55. Mill, H.T. (1970) Enfranchisement of women. In mill, John sturt & Mill, Harriet taylor. Essays on sex Equality. Chicago: university of Chicago Press, PP. 89-122.
56. Tong, Rosemarie, (1989) Feminist thought: A comprehensive introduction. London: Rout ledge.
57. Harding, S. (1991) Whose Science? Whose Knowledge? Milton Keynes: open university press.
58. Haraway, D. (1983) Situated Knowledge's: The Sciences Question in feminist studies, vol. 14, P.3.
59. Cook, J.A.; Fanon, M.M. (1990) Knowledge and women's interests. In Mccarl Nielsen, Joyce, (Ed.) feminist research methods, Exemplary reading in the Social Sciences. Boulder, co: westriew press.
60. Punch, K. (1998) Introduction to social research, quantitative and qualitative approaches. London: sage Publications.
61. Clegg, S. (1990) Modern organizations: organization studies in the postmodern world London: sage.
62. Richardson, L. (1994) "Writing: a Method of query. In Denizen, Norman, K. & Lincoln, Yronnas.